

دکتر جان اسوالت، اشعیا، جلسه ۹، اشعیا ۱۷-۱۸

جان اسوالت و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر جان اسوالت در حال تدریس در مورد کتاب اشعیا است. این جلسه شماره نه، اشعیا فصل‌های ۱۷ و ۱۸ است.

امشب به فصل‌های ۱۷ و ۱۸ می‌پردازیم و می‌خواهم دوباره به شما یادآوری کنم که چطور همه اینها با هم مرتبط هستند.

یکی از اهداف من برای شما، اگر بتوانید تا پایان ماه مه دوام بیاورید، این است که بفهمید این کتاب بزرگ چگونه با هم جور در می‌آید. برای بسیاری از افراد، این یک چیز بسیار بزرگ است که فصل به فصل یا چیزی شبیه به آن را در خواندن خود مرور می‌کنند و در نهایت گم می‌شوند. بنابراین، هدف من این است که نوعی نقشه راه به شما بدهم.

بنابراین، من قصد دارم این مطالب را بارها و بارها تکرار کنم، زیرا همانطور که قبلاً گفته‌ام، تکرار، روح آموزش است. در صورتی که متوجه نشده‌اید، تکرار، روح آموزش است. بنابراین فصل‌های ۱ تا ۶ فراخوان به بندگی، مشکل، این اسرائیل، گناهکار، فاسد، شیفته عظمت و قدرت انسانی، و در عین حال وعده‌ای است که خداوند از این افراد پاک و مقدس به عنوان پیام‌آوران خود برای ملت استفاده خواهد کرد.

چطور ممکن است چنین چیزی اتفاق بیفتد؟ چطور ممکن است این اسرائیل فعلی به آن اسرائیل تبدیل شود؟ و همانطور که به شما گفتم، من معتقدم که اشعیا دعوت خود را به عنوان الگو به ما می‌دهد. اگر آنچه برای مرد ناپاک لب اتفاق افتاد می‌تواند برای ملت ناپاک لب نیز اتفاق بیفتد، پس در واقع آنها می‌توانند خادمان او شوند. همانطور که اشعیا خادم خدا بود تا پیام خدا را به ملت اعلام کند، ملت نیز می‌تواند خادم خدا شود تا پیام را به جهان برساند.

این فصل‌های ۱ تا ۶ است. سپس فصل‌های ۷ تا ۳۹ با این تأکید مکرر بر اعتماد مشخص می‌شوند. و باز هم، در مطالعه کتاب مقدس خود، به دنبال تکرارها باشید. تکرار، روح آموزش است.

وقتی نویسنده چیزی را تکرار می‌کند، می‌توانید روی آن حساب کنید، او سعی دارد نکته‌ای را بیان کند. بنابراین، در طول این فصل‌ها، کلمات مختلفی برای اعتماد، عبارات مختلفی از مفهوم اعتماد پیدا می‌کنیم و من استدلال می‌کنم که او می‌گوید اعتماد اساس بندگی است. اینجا است که همه چیز در باغ اشتباه پیش رفت.

تو نمی‌تونی به خدا اعتماد کنی. خدا طرف تو نیست. خدا با تو نیست.

و از آنجایی که نمی‌توانید به او اعتماد کنید، باید از خودتان مراقبت کنید. بنابراین، نکته اصلی این است که آیا من و شما می‌توانیم به یهوه اعتماد کنیم؟ آیا می‌توانیم به «من هستم» اعتماد کنیم؟ آیا می‌توانیم بار خود را بر دوش او بیندازیم؟ و پاسخ اشعیا کاملاً این است. من به شما پیشنهاد داده‌ام که این بخش، از ۷ تا ۳۹، به سه بخش تقسیم شده است.

اول از همه، در فصل‌های ۷ تا ۱۲، پادشاه آحاز به چالش کشیده شد تا به خدا اعتماد کند. دو همسایه شمالی او، اسرائیل و سوریه، به او حمله می‌کنند و سعی دارند یهودا را مجبور به ائتلاف علیه دشمن بزرگتر، آشور، کنند. و آحاز، که توسط اشعیا به چالش کشیده شده است تا به خدا اعتماد کند، می‌گوید نه.

و در واقع، به آشور اعتماد می‌کند تا او را از اسرائیل و سوریه نجات دهد. همانطور که قبلاً به شما گفتم، این کمی شبیه دعوی سه موش است و یکی از آنها گربه را اجیر می‌کند. هوشمندانه نیست.

و بنابراین، اشعیا درباره پیامدهای این موضوع صحبت می‌کند. و او تا انتها پیش می‌رود. آشور برای حمله به آنها آمد، اما روزی خود آشور سقوط کرد زیرا او ابزار متکبرانه خدا بود.

و وقتی این اتفاق می‌افتد، ریشه‌ای از کنده‌ی جسی، کنده‌ی سوخته، در سرزمینی که به خدا اعتماد ندارد، جوانه‌ی کوچکی از آن کنده‌ی سوخته بیرون می‌آید. جوانه‌ی سبز و درمانده. و آن جوانه همان موعود مسیح است که تمام دنیا به او چشم دوخته است.

بنابراین، در این بخش، اشعیا کل این مجموعه را دنبال می‌کند. اگر اعتماد نکنید، این اتفاقی است که برای شما خواهد افتاد. اما وقتی از اعتماد به او امتناع ورزیدید و داوری را تجربه کردید، خدا به فیض خود خواهد رسید.

آیا نباید به چنین خدایی اعتماد کرد؟ سپس، درس‌های اعتماد. از آنجایی که در امتحان مردود شدید، به کتاب درسی برمی‌گردیم و دوباره این را امتحان می‌کنیم. و دلایلی را برای شما بیان می‌کنیم که چرا نباید به بشریت، ملت‌های بشریت اعتماد کنید و چرا باید به خدا اعتماد کنید.

اکنون به این بخش، یعنی پیشگویی‌های داوری علیه ملت‌ها، فصل‌های ۱۳ تا ۲۳، می‌پردازیم. دیدیم که چگونه با بابل شروع کردیم و به شما پیشنهاد دادم که بابل نوعی نمادین است. بابل، شکوه بشریت است که تجسم یافته است.

و بنابراین، در فصل ۱۴، هر موجودی که خود را تا جایگاه خدا بالا ببرد، محکوم به سقوط است. سپس بررسی کردیم که چگونه اشعیا به نوعی زاویه دید گسترده را به یک تمرکز محدود تبدیل می‌کند، از صحبت در مورد بابل به عنوان نمادی از ملت‌ها، تا آشور، نماینده فعلی قدرت بین‌النهرین، و فلسطینیان همسایه. و سپس، در آن سوی دریای مرده، از دیدگاه شما، فلسطینیان اینجا هستند، دریای مرده اینجا است، و موآبیان اینجا هستند.

حالا، امشب، آماده‌ایم تا به فصل‌های ۱۷ و ۱۸ نگاهی بیندازیم. بنابراین، با آیه ۱ شروع می‌کنیم. و این پیشگویی علیه چه کسی است؟ دمشق، پایتخت سوریه. بنابراین، بر اساس آنچه تاکنون دیده‌ایم، می‌توانیم انتظار داشته باشیم که بقیه فصل ۱۷ درباره دمشق صحبت کند.

اشتباه است. در واقع اینطور نیست. ببینید تا زمانی که به آیه ۳ می‌رسیم چه اتفاقی افتاده است. قلعه از کجا ناپدید خواهد شد؟ افرایم

، افرایم چیست؟ اسرائیل، پادشاهی شمالی اسرائیل. بنابراین، در عرض دو آیه، ما صحبت در مورد دمشق را حداقل به طور انحصاری، متوقف کرده‌ایم و اسرائیل را در این امر گنجانده‌ایم. قلعه از افرایم ناپدید خواهد شد، پادشاهی از دمشق، و باقی‌مانده سوریه مانند جلال بنی اسرائیل خواهد بود، این را خداوند لشکرها اعلام می‌کند.

حالا، به نظر شما چرا این دو با هم در نظر گرفته می‌شوند؟ دقیقاً. آنها متحدانی بودند که در اینجا علیه یهودا بودند و آحاز را آنقدر ترسانده بودند که احساس کرد باید به بدترین دشمنش اعتماد کند. بنابراین

دوباره، در این فصل‌ها، خدا می‌گوید، ببینید، لازم نیست از یک طرف از این ملت‌ها بترسید و از طرف دیگر، لازم نیست به آنها اعتماد کنید.

بنابراین، در اینجا، به نظر می‌رسد که او دمشق و اسرائیل را در یک پیشگویی داوری واحد گنجانده است. و با شروع از آیه ۴، او کاملاً به اسرائیل روی می‌آورد. حال، به نظر شما چرا ممکن است این کار را انجام دهد؟ بسیار خوب، بسیار خوب، برادر شمالی ممکن است کسی باشد که یهودا به احتمال زیاد به او اعتماد خواهد کرد.

بله، فکر می‌کنم این یک احتمال واقعی است. فکر می‌کنم یک احتمال دیگر هم وجود دارد که روی دیگر سکه است. ممکن است اسرائیل کشوری باشد که آنها بیشترین ترس را از آن داشته باشند، چون به اسرائیل نزدیک‌تر است.

بنابراین، من فکر می‌کنم هر دو مورد مطرح است. شما به احتمال زیاد به برادر شمالی خود اعتماد دارید، اما به احتمال زیاد از برادر شمالی خود می‌ترسید. و بنابراین، او روی این نکته تمرکز می‌کند.

حالا، در مورد آیات ۱ تا ۳، مسئله‌ی عدم اعتماد قوم خدا به ملت‌ها، بپرسید. این چیزی است که ما باید دائماً در مورد آن کار کنیم. قبلاً به شما گفته‌ام که آمریکا معادل اسرائیل نیست.

اگر معادلی برای اسرائیل وجود داشته باشد، آن کلیسا است. آمریکا کشوری سکولار است که در طول سال‌ها مسیحیان بسیار بسیار زیادی در آن ساکن بوده‌اند. متأسفانه، تعداد آنها روز به روز کمتر و کمتر می‌شود.

اما سوال این است که این مسئله عدم اعتماد به ملت‌ها چه ارتباطی با ما به عنوان اعضای کلیسا دارد؟ کمی. آن را بسط دهید. آیا به خدایان آنها اعتماد دارید؟ آیا به جهان‌بینی آنها اعتماد دارید؟ بله. بله.

بله، چون ما مورد علاقه‌ی خدا هستیم، بنابراین نمی‌توانیم هیچ کار اشتباهی انجام دهیم و قطعاً پیروز خواهیم شد. اگر کلیسا را با اسرائیل برابر بدانیم، چطور ممکن است اینطور باشد؟ به چه چیزی نباید اعتماد کرد؟ به دنیا؟ به هر چیزی جز خدا؟ به هر اتحادی؟ وقتی می‌بینم کلیسا شروع به استفاده از روش‌های دنیا می‌کند، خیلی مضطرب می‌شوم. من در مورد کلیساهایی که از جمع‌آوری کمک‌های مالی استفاده می‌کنند، بسیار نگران هستم.

و این یک کسب و کار برای جمع‌آوری کمک‌های مالی است. حالا، ممکن است او یک مسیحی واقعی باشد یا ممکن است او یک مسیحی واقعی باشد. و آنها ممکن است بگویند، من کسب و کارم را بر اساس اصول مسیحی اداره می‌کنم.

و با این حال، الان من فقط دارم اینجا شخصاً با شما صحبت می‌کنم، و با این حال کمی نگران مرتب کردن همه آمار جمعیتی و همه این جور چیزها هستم. آیا این به خودی خود اشتباه است؟ نه، فکر نمی‌کنم. اما من فقط نگران این هستم که دارد به روش‌های دنیا برای انجام کار خدا اعتماد می‌کند.

من فکر می‌کنم این همیشه خطرناک است. من نگران می‌شوم وقتی که به عنوان یک کلیسا، خودمان را درگیر گروه‌های اقدام سیاسی می‌کنیم. خب، می‌دانید، من یک محافظه‌کار هستم.

من کمی به سمت راست آتیلا رهبر هون ها گرایش دارم. اما هنوز هم وقتی شروع به تلاش برای به دست گرفتن روند سیاسی و استفاده از آن برای اهداف خود می کنیم، بسیار مضطرب می شوم. آیا این اشتباه است؟ نه، فکر نمی کنم اشتباه باشد.

من فقط فکر می کنم این خطرناک است. بنابراین، به نظر من، اینها مسائلی هستند که باید در مورد آنها فکر کنیم. می توانیم در مورد این صحبت کنیم که، اوه بله، آن یهودی ها، آنها نباید به دنیا اینطور اعتماد می کردند.

خب، اونا خودشون، این ماییم، و این کلمه با ما حرف می زنه. بله؟ من یه بار دیگه اینو می گم. من از خودم دفاع می کنم.

خودم می توانم انجامش بدهم. نکته ی خیلی خوبی است. نکته ی خیلی خوبی است.

صحبت کردن در مورد رستگاری فردی خیلی آسان است. من نجات یافته ام. مشکل تو چیست؟ به جای این حس که ما در این [مشکل/مشکلات/...] با هم هستیم.

مطمئنم قبلاً به شما گفته ام که در این سال های طولانی که خدا به من داده، در کلیساهای زیادی بوده ام. و این خیلی جالب است. من در کلیساهایی بوده ام که با هم به بهشت می روند.

و من در کلیساهایی بوده ام که با هم به جهنم می روند. و این همیشه به الهیات آنها مربوط نمی شود. بنابراین، بله، بله، ما در این [وضعیت] با هم هستیم.

خب، اینها چیزهایی هستند که می خواهم در حین پیشروی در این مسیر به آنها فکر کنید. این موضوع چه ارتباطی با ما به عنوان قوم خدا در قرن بیست و یکم دارد؟ چون، باز هم، این پیش فرضی است که تمام زندگی و خدمت من بر اساس آن بنا شده و به همین دلیل است که امشب به جای تماشای تلویزیون اینجا هستم. فکر می کنم این برای ماست.

و فکر می کنم به همین دلیل است که شما هم اینجا هستید. بسیار خوب، ادامه می دهیم. منظور از این تشبیه، تشبیه بسط یافته در آیات ۵ و ۶ چیست؟ او درباره اسرائیل صحبت می کند.

او درباره اسرائیل چه می گوید؟ مانند زمانی خواهد بود که دروگر دانه های ایستاده را جمع می کند و بازویش خوشه ها را درو می کند، مانند زمانی که کسی خوشه های گندم را در دره رفائیم خوشه چینی می کند. خوشه ها، در آن باقی خواهند ماند، مانند زمانی که درخت زیتون را می کوبند، دو یا سه دانه در بالای بلندترین شاخه چهار یا پنج دانه روی شاخه های درخت میوه، خداوند خدای اسرائیل می گوید. او چه می گوید؟ بازماندگانی وجود خواهند داشت، بله، بله، اما فقط یک بازماندگان.

وقتی کار دشمن با اسرائیل تمام شود، آنها مانند درخت زیتونی خواهند بود که یک یا دو زیتون اینجا روی شاخه بالایی آویزان است و کسی به آن دسترسی ندارد. وقتی کار خدا با اسرائیل تمام شود، آنها مانند یک مزرعه گندم خواهند بود. و چند ساقه گندم که از بازوی دروگر در اینجا افتاده است، وجود خواهد داشت.

این نوعی تصویر مورد علاقه است که چندین پیامبر دوست دارند از آن برای صحبت در مورد چگونگی آن استفاده کنند. قرار است مانند یک مزرعه برداشت شده، یک باغ زیتون برداشت شده باشد، زمانی که چیز زیادی باقی نمانده است. بنابراین، شما از اسرائیل می ترسید، یا وسوسه می شوید که به اسرائیل اعتماد کنید.

بگذارید به شما بگویم، داوری آنها در راه است. و آنها تنها خواهند ماند. فقط یک زیتون اینجا، یک ساقه گندم آنجا، و نه چیز دیگری.

بسیار خوب، بیایید ادامه دهیم. من به شما اشاره کردم که آیات ۷ و ۸ به نثر هستند. حالا، نمی دانم که آیا کتاب مقدس شما هم این را به این شکل بیان می کند یا نه.

بیشتر کتاب های مقدس مدرن این کار را می کنند. گاهی اوقات بین محققان کتاب مقدس بحث هایی وجود دارد. همانطور که قبلاً به شما گفتم، مشخصه شعر عبری همین ایده افکار مترادف است.

شما یک سطر دارید، و معمولاً چیزی را در سه واحد تأکیدی بیان می کند. حالا، گاهی اوقات کلمات را طوری گروه بندی می کنند که در انگلیسی به صورت دو کلمه درمی آید، اما در واقع در عبری یک واحد تأکیدی واحد است. بنابراین این سطر چیزی را بیان خواهد کرد.

و اگر شاعر کمی خلاق، ۲a، سطر بعدی همین مطلب را می گوید، اما با استفاده از مترادف ها. بنابراین ۱ باشد، ممکن است در پایان کلمه جدیدی اضافه کند که همچنان آن نکته را تقویت کند. شعر عبری اینگونه به نظر می رسد.

و اگر هنگام خواندن عبری شاهد این اتفاق باشید، می گویند، اوه، این یک شعر است. و بنابراین ترجمه های مدرن آن را به شکل یک شعر انگلیسی بیان می کنند. اما گاهی اوقات کاملاً واضح نیست.

آیا این فقط نثر شاعرانه است، یا شعر منثور؟ و بنابراین، اگر به سه یا چهار ترجمه مختلف نگاه کنید متوجه خواهید شد که آنها در مورد نحوه بیان آن اختلاف نظر دارند. اما من در اینجا از نسخه استاندارد انگلیسی پیروی می کنم و فکر می کنم بیشتر نسخه ها در این مورد اتفاق نظر دارند. هفت و هشت نسخه به نثر هستند.

بنابراین احتمالاً او این آیات را همزمان با آیات قبلی نگفته یا ننوشته است. حالا، ما این را نمی دانیم. اما احتمالاً، احتمالاً این کتاب مجموعه ای از چیزهایی است که او در زمان های مختلف گفته است، و اکنون برای بیان یک نکته سازماندهی شده است.

خب، با فرض اینکه این درست است، و ممکن است اشتباه کنم. حداقل یک بار قبلاً اشتباه کرده ام. اما با فرض اینکه این درست باشد، یاد نمی آید.

آیات هفت و هشت چه ارتباطی با آیات یک، دو، سه، چهار، پنج و شش دارند؟ اگر اشعیا این آیات را از جای دیگری در مجموعه خود برداشته و اینجا قرار داده باشد، چه ارتباطی با هم دارند؟ در آیات چهار، پنج و شش چه اتفاقی افتاده است؟ داوری اتفاق افتاده و نتیجه این شده است که مردم مانند مزرعه ای درو شده هستند. حالا در آیات هفت و هشت چه؟ قرار است آنها را بیدار کند. بله، حداقل بازماندگان، بله.

هفته آینده بیشتر در مورد آن روز صحبت خواهیم کرد، زیرا در سراسر مطالعه هفته آینده به آن اشاره شده است. اما اینجا دو بار آن را داریم. آیه هفت و دوباره آیه نه، که به نظر من مقدمه بخش بعدی است.

در آن روز «معمولاً به زمان آینده داوری، زمان آینده حل مسئله اشاره دارد، و درست زمانی که مردم» کشته شده اند. اما با این وجود، شما در مورد نوعی نتیجه گیری برای همه اینها صحبت می کنید. خب، نتیجه گیری چیست؟ آنها قرار است بیدار شوند، و به طور خاص قرار است به چه چیزی بیدار شوند؟ رفاه

آنها از بین رفته، پوچی، و بنابراین با چشمان باز خود چه خواهند کرد؟ آنها به خدا نگاه خواهند کرد، و خدا در اینجا در آیه‌ی هشتم به چه کسی توصیف شده است؟ سازنده، مقدس اسرائیل.

همانطور که قبلاً با شما صحبت کردم، تقدس در اصل، غیریت مطلق خداست. غیریت او در ذاتش، و همچنین غیریت او در شخصیتش. بنابراین، آنها بیدار خواهند شد.

آنها از خواب بیدار می‌شوند و می‌گویند، حدس بزن چی شده؟ من خودم را نساخته‌ام. اگر تا به حال با یک مرد خودساخته روبرو شده‌اید، با یک دروغگو روبرو شده‌اید. چنین چیزهایی وجود ندارد.

آنها به خالق خود، کسی که خارج از این جهان ایستاده است، نگاه خواهند کرد. مفهوم متعالی، خالق مقدس، یکی از مفاهیم الهیاتی قابل توجه در کتاب مقدس است. مشکل تکامل این است که به خالق مقدس اعتقاد ندارد.

من، به شخصه، نمی‌خواهم در مورد اینکه خدا چقدر طول کشیده تا جهان را خلق کند بحث کنم. به نظر من، این مسئله نیست. مسئله این است که آیا ما در نتیجه فرآیندهای تصادفی از درون خلقت مادی به اینجا رسیده‌ایم، یا در نتیجه کسی که خارج از خلقت ایستاده و خلقت را عمداً خلق کرده است، به اینجا آمده‌ایم؟ به نظر من، این تفاوت اساسی بین آنچه کتاب مقدس به ما می‌آموزد و دینی است که در مدارس دولتی ما تدریس می‌شود.

مردم می‌گویند، خب، ما قرار نیست دین را آموزش دهیم، ما قرار است تکامل را آموزش دهیم، که من به آرامی می‌گویم، مزخرف. نه خیلی هم آرام. نه، یا باید این دین را آموزش داد یا آن دین را.

این دین خالق متعال است، یا دین شانس از درون خلقت مادی است. بنابراین، آنها به خالق خود، مقدس اسرائیل، نگاه خواهند کرد و از نگاه کردن به چه چیزی دست خواهند کشید؟ بت‌ها. و بر این اساس، بت‌ها چیستند؟ مخلوقات خودشان.

ساخته‌ی دست خودشان. به خصوص اشعیا عاشق این کار است. شما می‌توانید یا سازنده را داشته باشید، یا می‌توانید چیزی را که خودتان ساخته‌اید.

کدام را انتخاب می‌کنید؟ سازنده‌ی خودتان، یا چیزی که خودتان ساخته‌اید؟ بستگی به این دارد که چه می‌خواهید بکنید. شما می‌خواهید چیزهایی را که خودتان ساخته‌اید کنترل کنید. بله.

اگر می‌خواهی توهم کنترل داشته باشی. دقیقاً. و بنابراین دنیای آنها از هم پاشیده است.

و در آن روز، آنها می‌گویند، ای خدای من. من به آنچه دست‌انم ساخته‌اند وابسته بوده‌ام. چه احمقی بوده‌ام.

نمی‌دانم برای کسی اینجا چنین اتفاقی افتاده است یا نه. آیا تا به حال چنین تجربه‌ای داشته‌اید؟ یک تجربه ویرانگر که شما را به واقعیت‌ها بازگرداند؟ گمان می‌کنم بیشتر ما این تجربه را داشته‌ایم. کسی می‌خواهد یکی از این تجربه‌ها را با ما در میان بگذارد؟ همه خجالتی هستند.

و همه ما، بقیه ما، بازنده‌ایم. گاهی می‌پرسیم، چرا خدا باید بگذارد این اتفاق برای من بیفتد؟ آن اتفاق بد. آن باخت.

آن تراژدی. خب، من فکر می‌کنم در این دنیای پیچیده، پاسخ‌های آسانی برای آن وجود ندارد. اما من مطمئنم که خدا اجازه می‌دهد اتفاقات دقیقاً برای خیر روح ما رخ دهند.

اینکه ما به واقعیت برگردیم. و این چیزیه که اون میگه اینجا اتفاق خواهد افتاد. خیلی خب.

بیایید ادامه دهیم. همانطور که گفتم، من معتقدم که آیه ۹ مقدمه‌ای منثور برای دو آیه بعدی است. او چه می‌گوید؟ همان نکته، ها؟ در آن روز، شهرهای مستحکم آنها مانند مکان‌های متروک ارتفاعات جنگلی و تپه‌ها خواهد بود که به خاطر بنی‌اسرائیل آنها را ترک کردند.

فکر می‌کنم، همانطور که در مقدمه‌ی بالا گفتم، منظور از «آنها» در اینجا کنعانیان هستند. سال‌ها پیش شما بنی‌اسرائیل این شهرهای متروکه‌ی کنعانیان را دیدید. خب، بگذارید برایتان بگویم.

به قول آن فیلسوف بزرگ آمریکایی، دوباره همه چیز مثل دژاوو شده است. یوگی برا، بله. دوباره شاهد این اتفاق خواهید بود، اما حالا نوبت شهرهای شماست.

شهرهای مستحکم آنها، شهرهای مستحکم بنی‌اسرائیل، مانند ارتفاعات و تپه‌های جنگلی خواهند بود که آنها، کنعانیان، قبل از بنی‌اسرائیل ترک کردند. حال، اولین کلمه در آیه ۱۰ چیست؟ زیرا... آیا کسی چهار دارد؟ بله؟ ما در مورد تکرار به عنوان چیزی که باید به دنبال آن باشیم صحبت کرده‌ایم. در اینجا نکته دیگری برای جستجو وجود دارد، علت و معلول.

چرا این شهرهای بنی‌اسرائیل اکنون متروک خواهند شد؟ این معلول است. زیرا، علت از اینجا می‌آید، به خاطر چه؟ آنها خدا را فراموش کرده‌اند. و حالا، این یک نمونه دوست‌داشتنی از شعر است.

آنها صخره پناهگاه خود را به یاد نیاورده‌اند. بنابراین، شما این فکر مترادف را به صورت مثبت و منفی دارید. آنها یک نکته را فراموش کرده‌اند، به یاد نیاورده‌اند.

خب، اینها کلمات مهمی هستند. آنها به خاطر نحوه‌ی استفاده‌ی موسی از آنها در تثنیه مهم هستند. ما در گذشته کمی در مورد زبان عبری صحبت کرده‌ایم.

عبری معتقد نیست که می‌توان فعالیت ذهنی و فعالیت واقعی را از هم جدا کرد. پس به یاد خدا بودن چیست؟ به یاد خدا بودن یعنی اطاعت کردن. اگر به یاد بیاورید خدا کیست و به یاد بیاورید که او برای شما چه کرده است، چه خواهید کرد؟ شما کاری را انجام خواهید داد که او می‌خواهد.

و به همین ترتیب، فراموش کردن خدا نافرمانی است. حالا، می‌بینید، ما در انگلیسی می‌توانیم بگوییم، اوه بله. من خدا را به یاد دارم، اما هنوز مثل جهنم زندگی می‌کنم. و موسی می‌گوید شما خدا را به یاد ندارید.

اوه، من فراموش نکرده‌ام خدا کیست. من فراموش نکرده‌ام که او ۲۰ سال پیش چه کارهایی برایم انجام داد. اوه، بله، فراموش کرده‌ای.

وگرنه به این شکلی که الان زندگی می‌کنی، زندگی نمی‌کردی. و بنابراین، اشعیا در اینجا همان کاربرد تثنیه را برمی‌گزیند. تو خدای نجات‌دهنده‌ات را فراموش کرده‌ای.

تو به یاد نمی‌آوری که او چگونه تو را نجات داد. تو صخره پناهگاهت را به یاد نیاورده‌ای. این هم یک استعاره‌ی زیبا است.

در بیابان، انبوهی از دشمنان شما را تعقیب می کنند. و این یک سطح صاف، شنریز و بدون ویژگی است، و شما دیوانه وار می دوید. و از بالای تپه بالا می آید، و آنجا در دره یک صخره بزرگ، بزرگ، حدود 30 فوت ارتفاع دارد.

و شما سه یا چهار نفر یکی از آن کارهای تیمی را انجام می دهید، می دانید. روی شانه های یکدیگر بایستید و یکدیگر را بالا بکشید، و در نهایت، شما آنجا بالای صخره هستید، و دشمنان در پایین می دوند، و شما می گوید، نه، نه، نه، نه، نه، نه. این چیزی است که ما اینجا در مورد آن صحبت می کنیم.

صخره پناهگاه تو. او همچنین از آن به عنوان صخره سایه استفاده می کند. دوباره، تو آنجا در آن بیابان داغ و سوزان هستی.

خدای من، اینکه زیر سایه ی یک صخره ی بزرگ باشی و از آن آفتاب بی رحم در امان باشی. اما او می گوید که تو آشکارا همه چیز را فراموش کرده ای. فراموش کرده ای که خدا چگونه پناهگاه تو بوده است.

تو فراموش کردی که خدا چگونه پناهگاه تو بود. به خاطر نحوه زندگیت. و من به خودم می گویم، اگر یک انگشت به سمت تو نشانه بگیرم، سه انگشت به سمت خودم نشانه رفته ام.

کجا فراموش می کنم که او کیست و برای من چه کرده است؟ و چگونه آن را به خاطر می آورم؟ بله؟ آیا این به نوعی به فراموشی مربوط می شود، مثل انکار؟ بله. یک استاد مدام به ما می گفت که وجود دارد، و من مدتی به آن گوش دادم، با اینکه مسیحی هستم، به او گفتم، چرا مدام این را می گویی؟ من فقط نمی فهمم چرا... مدام سعی می کنی به ما بگویی که به خدا اعتقاد نداشته باشیم. پیشینه تو چیست؟ و او گفت، من خیلی. او دارد وجود خودش را توجیه می کند.

آره، یادش بود. بله، یادش بود. می دانست، اما مشخصاً داشت انکار می کرد و سعی داشت ما را وادار به پیروی از آن کند.

بله. منظورت همچنین چیزیه؟ بله. چون یادش مونده بود.

او به یاد داشت، اما فراموش کرده بود. درست است. اما این یک انتخاب آگاهانه است.

درست است. بله، بله. بنابراین می توانیم این نوع تمایز را قائل شویم، مثلاً بگوییم، بله، من چیزی را از نظر ذهنی به یاد می آورم، اما عواقب آن را، عواقب منطقی آن خاطره را رد می کنم.

زبان عبری می گوید، نه، تو نمی توانی. اگر پیامدهای منطقی را رد کرده ای، در واقع، فراموش کرده ای. من اغلب تعجب می کنم که چرا او این کار را کرد.

بله. چون در واقع، او خیلی رک و پوست کنده سعی می کرد به ما بگوید که خدایی وجود ندارد. این حتی در کلاس هم مطرح نشد، چون کلاس فلسفه نبود.

اما من فکر کردم... نویسنده مشهور عهد جدید، بارت ارمن، نمونه دیگری از این است. او اکنون احتمالاً 20 کتاب نوشته است، همه با هدف تخریب عهد جدید. و او در یک خانواده بنیادگرا بزرگ شد، به کالج کتاب مقدس مودی رفت، از ویتون فارغ التحصیل شد، و در این فرآیند، ایمان خود را از دست داد، و اکنون در حال جنگ صلیبی است.

اگر حق با من است که ایمانم را از دست داده‌ام، پس بقیه هم باید ایمانشان را از دست بدهند. بله. پروفیسور بارت ارمن، ارمن.

او به طور گسترده در کانال آموزشی دیسکآوری مورد استفاده قرار می‌گیرد، رسانه‌ها عاشق او هستند. بسیار خوب. بیایید ادامه دهیم.

حالا، توجه کنید که اینجا چه اتفاقی دارد می‌افتد. ما یک تأثیر داریم. شهرهای آنها ویران شده است.

ما یک علت داریم، و بعد یک معلول دیگر. ببینید، بنابراین... دوباره، من این را ۳۰۰ بار گفته‌ام، و اگر با من همراه باشید، ۳۰۰ بار دیگر هم آن را خواهید شنید. وقتی یک، بنابراین، را می‌بینید، پرسید که برای چه چیزی آنجاست.

چون داره یه نتیجه رو نشون میده. خب، چی؟ در مقابل بقیه‌ی آیه‌های ۱۰ و ۱۱. اونا دارن سعی می‌کنن با کاشتنش خودشون رو احیا کنن.

درست است. آنها تلاش می‌کنند. حالا، این مزرعه برداشت شده است، اما آنها قرار است گیاهان جدیدی بکارند، و همه چیز خوب خواهد شد، و خدا می‌گوید موفق باشید.

حالا از شما می‌پرسم، آیا این یک قضاوت خودسرانه از جانب خداست؟ منظورم این است که او فقط می‌گوید، باشه، من تو را مجازات خواهم کرد. تو مرا فراموش کرده‌ای، و من تو را مجازات خواهم کرد. چیزی که برنامه‌ریزی می‌کنی قرار نیست مطرح شود، یا اگر مطرح شود، از بین خواهد رفت.

این یک مجازات خودسرانه خواهد بود. آیا خودسرانه است؟ به متن نگاه کنید، و آنچه متن می‌گوید. بسیار خوب، تعظیم در برابر خدای دیگری.

اممم. پاتریشیا؟ این یه پیامده. این یه پیامده.

این یک پیامد است. این چیزی است که ما واقعاً، واقعاً باید از سرمان بگذرانیم. وقتی عهد عتیق را می‌خوانیم، تصویری از این خدا داریم که، ای انسان، اگر با چشمان چپ به او نگاه کنی، او تو را خواهد زد.

اما اگر انتخابی بکنی، باید عواقبش را هم بپذیری. اگر انتخابی بکنی، باید عواقبش را هم بپذیری. دقیقاً، دقیقاً.

حالا، این موضوع اینجا در این متن نیست، اما صرفاً برای روشن شدن نکته، اگر بهترین گیاهانی را که می‌توانم تهیه کنم، اما برای آبیاری آنها خیلی تنبل هستم، چه اتفاقی برایشان می‌افتد؟ آنها خواهند مرد. حالا، خدا از من متنفر است، اینطور نیست؟ نه، نه. من شرایط لازم برای آن نوع زندگی را فراهم نکرده‌ام.

بنابراین، اینجا هم همین نکته مطرح است. اگر زندگی‌ام را بر اساس «خدایی وجود ندارد» بنا کنم، نباید وقتی زندگی‌ام از هم می‌پاشد واقعاً تعجب کنم، چون بخش اساسی معادله را از قلم انداخته‌ام. چیز زیادی از جبر یاد نمی‌آید، اما یادم هست که قرار است دو بخش دو طرف علامت تساوی با هم برابر باشند.

خب، اگر یک جزء کلیدی را حذف کنید، هرگز تعادل برقرار نخواهد شد. نه به این دلیل که خدا از شما متنفر است، بلکه به این دلیل که دنیا اینگونه ساخته شده است. و اینجاست که بارها و بارها، خدا می‌گوید. اینها پیامدها هستند.

اینطور نیست که من اینجا در بهشت نشسته باشم و بگویم اگر کار اشتباهی بکنی، تو را مجازات می‌کنم. عواقبش بسیار خب.

حالا، فقط به این دلیل که زمان ما به سرعت می‌گذرد، من معتقدم که ما یک فصل جدید را در آیه ۱۲ آغاز می‌کنیم. به یاد داشته باشید، تقسیم‌بندی فصل‌ها مدتی پس از سال ۵۰۰ میلادی انجام شد. تنها چیزی که می‌دانیم این است که پس از سال ۵۰۰ میلادی، شروع به دریافت تکه‌هایی از نسخه‌های خطی کردیم که دارای تقسیم‌بندی فصل‌ها هستند و قبل از آن نداشتیم.

و زمانی که ما یک کتاب مقدس کامل را دریافت می‌کنیم، که مربوط به زمان مسیح است، ببخشید، حدود ۱۰۰۰ سال پس از مسیح، ۱۰۰۰ میلادی، ما تقسیم‌بندی‌های فصل‌ها را در آنها داریم. بنابراین ۱۰۰۰ تقسیم‌بندی‌های فصل‌ها زمانی که اشعیا کتاب را نوشت، وجود نداشتند. بنابراین، با توجه به همه اینها، ما در مورد تکرار صحبت کرده‌ایم، ما در مورد علت و معلول صحبت کرده‌ایم.

نکته دیگری که باید به دنبال آن باشید، تضادها هستند. تضاد در آیات ۱۲، ۱۳ و ۱۴ چیست؟ شما کلمات دارید، آنها چه هستند؟ رعد. غرش و مفاهیم تکراری در آیات ۱۲ و ۱۳.

رعد و برق و غرش برای شما تداعی کننده چیست؟ طوفان. بله، اگرچه در این مورد، ملت‌ها هستند که این کار را انجام می‌دهند. رعد ملت‌ها.

آنها مانند غرش دریا غرش می‌کنند. غرش امت‌ها. آنها مانند غرش آب‌های خروشان می‌غرند.

ملت‌ها مانند خروش آب‌های فراوان می‌غرند. کلام بعدی چیست؟ اما او آنها را توبیخ خواهد کرد. و چه اتفاقی می‌افتد؟ چه بر سر این ملت‌های غران و غران می‌آید؟ مانند کاه در باد.

نه صدایی، نه صدایی. سپس به آیه ۱۴ نگاه کنید. من به خصوص قسمت اول آن را دوست دارم.

شامگاه، چه؟ وحشت. و بامداد؟ آنها رفته‌اند. این شعر مرا به یاد این شعر می‌اندازد که «گریه شبی به درازا می‌کشد، اما شادی بامداد از راه می‌رسد».

اون دنیای خداست. اون دنیای خداست. بله، دردسر، درد، غم.

اما آنها پایان داستان نیستند. و بنابراین، اینجا است. بله، این ملت‌ها غوغا می‌کنند.

آنها با قدرت خود می‌غرند. این مرا به یاد مزمور ۲ می‌اندازد. اینکه چگونه ملت‌ها طغیان می‌کنند. و بعد من مصراع بعدی را دوست دارم.

او که در آسمان‌ها نشسته است، خواهد خندید. در اینجا ملت‌های زمین غرش کنان به اطراف می‌چرخند. ما زنجیرهای او را خواهیم گسست.

ما قراره شورش کنیم. ما قراره شورش کنیم. و خدا می‌گه، ها، ها، ها.

او تهدید نشده است. خب، این تصویر اینجا است. این‌ها ملت‌های قدرتمندی هستند که ما وسوسه می‌شویم از آنها بترسیم و به آنها اعتماد کنیم.

خدا می‌گوید، دیدگاهتان را درست کنید. آنها غبارند. آنها کاه هستند

هر چقدر هم که غرش بلندی داشته باشند، هر چقدر هم که رعدشان ترسناک باشد، صبح دیگر وجود نخواهند داشت. بسیار خوب، حالا بیایید سریع به کارمان ادامه دهیم. چه چیزی در ۱۸.۱ کم است؟ کلمه‌ای برای بار یا وحی یا پیام؟ بقیه را داشته‌ایم، اما اینجا نداشته‌ایم

بسیاری از مفسران می‌گویند که فصل ۱۸ پیشگویی علیه اتیوپی است. نه در ظاهر، اینطور نیست. بسیار خوب، حالا بیایید بررسی کنیم.

سرزمین بال‌های چرخان که آن سوی رودخانه‌های کوش است. کتاب مقدس، بخش جنوبی مصر و بخش شمالی اتیوپی را به عنوان محل زنبورها به تصویر می‌کشد. حالا چرا آنها این کار را کردند، ما نمی‌دانیم

اما ایده همین است. آن زنبورها آن پایین، در جنوبی‌ترین لبه‌ی کیهان، وزوز می‌کنند. کوش جنوبی‌ترین لبه‌ی دنیاست.

فراتر از آن، اینجا اژدهاهایی آرمیده‌اند. بنابراین، آنها در جنوبی‌ترین نقطه جهان هستند. حالا کوش چه می‌کند؟ طبق آیه ۲. آنها سفیران، فرستادگان و قاصدان می‌فرستند

و آنها به سراغ چه کسی می‌روند؟ بلند و صاف، ترسناک از دور و نزدیک، ملتی قدرتمند و فاتح که سرزمینش را رودخانه‌ها از هم جدا می‌کنند. خب، احتمالاً آنجا بین‌النهرین در شرق است. بنابراین، ایده از این قرار است.

کوش در حال فرستادن پیام‌رسان است. خب، من این را در این زمینه نگفتم. برای هفته‌ی آینده می‌گویم.

در آن زمان، مصر توسط اتیوپیایی‌ها، توسط مردم کوش، اداره می‌شد. بنابراین، ممکن است صحبت از این باشد که، خب، بیایید فرستادگانی بین مصر و آشور بفرستیم. ببینیم آیا می‌توانیم اینجا به توافقی برسیم یا نه

شاید بتوانیم به آن اعتماد کنیم. آیه ۳. خدا چه خواهد کرد؟ آیه ۳. او قرار است پرچم علامتی را برافرازد. این هم دوباره آن علامت

. است nes این کلمه، بهتر است کمی عبری یاد بگیرید چون دوشنبه شب از خانه بیرون آمدید. کلمه عبری NES.

نس. و به معنی پرچم نشان‌دار است. این کلمه حدود شش بار در این کتاب آمده است، و در هیچ جای دیگر عهد عتیق به طور مکرر نیامده است.

او پرچمی را برافراشته تا دشمنان را فرا بخواند تا تاکستانی را که پر از انگورهای تلخ است، پایمال کنند. مسیح پرچمی است که برافراشته خواهد شد تا ملت‌ها را به آمدن و بازگرداندن تبعیدیان بنی‌اسرائیل به خانه فرا بخواند. مسیح پرچمی است که برافراشته خواهد شد تا ملت‌ها را به سوی خود فرا بخواند

اشعیا عاشق پرچم است. پس دوباره این اتفاق می‌افتد. قرار است خدا پرچمی را بر فراز کوه‌ها برافراشته کند. و ساکنان جهان باید به آن توجه کنند

قرار است در شیپور او دمیده شود و آنها گوش دهند. خب، قرار است چه بشنوند؟ اوهم. و او چه می‌گوید؟ آیه ۴. من ساکت خواهم ماند و از مکان سکونت‌م نگاه خواهم کرد، مانند گرمای صاف در آفتاب، مانند ابری از شب‌نم در گرمای درو.

هوم. اینجا ملت‌هایی هستند که با غرش و هیاهو درباره آنچه قرار است در جهان انجام دهند صحبت می‌کنند. اینجا اتیوپیایی‌ها هستند که مثل زنبورهای که پیام‌هایی دارند، وزوز می‌کنند.

و خدا چه می‌گوید؟ من آرام نگاه خواهم کرد. باز هم، این نوعی مضمون است که در سراسر کتاب جریان دارد. ضعف خدا قوی‌تر از قدرت جهان است.

بعداً، او به قوم عبرانی خواهد گفت، رستگاری شما در آرامش و استراحت است، اما شما این کار را نکردید. فکر می‌کنم این پیامی برای من است، و شاید برای یک یا دو نفر از شما. چه وسوسه‌ای در این روزگار برای اینکه دیوانه‌وار مشغول باشید.

باید این کار را انجام دهم، باید آن کار را انجام دهم، باید کار دیگر را انجام دهم. و خدا می‌گوید، نه، من کسی هستم که باید کار کند. آیا در من آرام می‌گیری؟ آیا اجازه می‌دهی کار را از طریق تو انجام دهم؟ نه، نه، نه، من باید اینجا با آیفونم بروم.

باید با پیام‌ها و پیامک‌ها در سراسر جهان پرسه بزنم. قبل از برداشت محصول، وقتی شکوفه‌ها تمام می‌شوند و گل به انگور رسیده تبدیل می‌شود، او شاخه‌ها را با قلاب هرس قطع می‌کند، شاخه‌های پهن شده را هرس می‌کند و دور می‌ریزد، و همه آنها را برای پرندگان شکاری در کوه‌ها، برای جانوران زمین باقی می‌گذارد. پرندگان شکاری تابستان را روی آنها می‌گذرانند و جانوران زمین زمستان را روی آنها می‌گذرانند.

فکر می‌کنم، و باید بگویم که من، از طرف مفسران دیگر حمایت زیادی در این مورد دریافت نکرده‌ام، اما با این وجود، فکر می‌کنم این بخش نوعی بخش میانی در تمام این موارد است، به نوعی ما را عقب می‌اندازد و دوباره به مسائل نگاه می‌کند. نه یک ملت خاص، بلکه تمام ملت‌هایی که ما وسوسه می‌شویم به آنها اعتماد کنیم و از آنها بترسیم. و خدا می‌گوید، دیدگاه خود را درست کنید.

به آنها نگاه نکن. به من نگاه کن. فکر می‌کنم، مخصوصاً در این روزگار که شاهد افول کلیسا در آمریکای شمالی هستیم، فکر می‌کنم این ممکن است همان چیزی باشد که خدا به ما می‌گوید.

به من نگاه کن، به من نگاه کن. بگذار هر کاری که لازم است اینجا انجام شود را من انجام دهم. حالا بدیهی است که او از ما انتظار همکاری دارد، اما با این حال، مسئله، مسئله، مسئله دیدگاه است.

آیه هفتم، پس در آن زمان، خراج برای خداوند لشکرها آورده خواهد شد، از جانب چه کسی؟ همان مردمی هستند، اینطور نیست؟ همان مردمی که اتیوپیایی‌ها قرار بود برایشان پیام بفرستند. آن مردم قرار است بیایند و برای من خراج بیاورند. این همان فکر تکراری است که اینجا جریان دارد.

این دو نکته بارها و بارها تکرار می‌شود. یکی اینکه، ملت‌ها تحت داوری خدای شما هستند و روزی، ملت‌ها خدای شما را پرستش خواهند کرد. پس چرا در دنیا به آنها اعتماد می‌کنید؟ و چرا در دنیا از آنها می‌ترسید؟ خدای شما.

،حالا دوباره می‌گوییم، صحبت کردن در این مورد برای ما آسان است. ما مسیحیت را می‌بینیم که در جهان، سریع‌ترین رشد را در بین ادیان از نظر تغییر دین دارد. مسلمانان از نظر نرخ زاد و ولد از ما پیشی گرفته‌اند، اما از نظر نرخ تغییر دین، مسیحیت سریع‌ترین رشد را در جهان دارد.

بنابراین، برای ما نسبتاً آسان است که به این موضوع نگاه کنیم و بگوییم، نه، اما یهودا، همانطور که قبلاً به شما گفتم، خیلی بزرگتر از شهرستان جِسموند نیست. و اینکه کسی بگوید، همه این ملت‌ها تحت داوری خدای شما هستند، و حتی بیشتر، همه این ملت‌ها روزی خدای شما را پرستش خواهند کرد، وای، این به ایمان نیاز داشت. این به ایمان نیاز داشت.

،حالا شاید اگر افول کلیسا در این کشور و آمریکای شمالی ادامه پیدا کند، همانطور که ادامه پیدا کرده، برخی از شما که در نوجوانی هستید، وضعیتی کمی شبیه به این را ببینید. خب، چطور ممکن است خدای ما وقتی در بریتانیا ۹۷٪ به کلیسا نمی‌روند؟ واقعاً؟ آیا این درست است؟ این درست است. این درست است.

این برای یهودیه صادق بود، برای ما هم صادق است. و ما باید زندگی‌مان را آنجا بسازیم. بسیار خب.

سوالی؟ نظری؟ نظری؟ بله؟ این خیلی عجیبه. اوه، خوبه. آگه دلت می‌خواد می‌تونی منو بخندونی.

این عبارت که مدام تکرار می‌شود، ۱۸.۲، ۱۸.۷، همچنین در آیات ۵۵ و ۶۵، افراد قدرتمندی که پولس با زبانی عجیب آنها را مسخره می‌کند، وجود دارد. آیا در هیچ یک از محققان این تصور وجود دارد که این پیشگویی منتظر روی آوردن پولس به غرب در ترواس و پذیرش نسبتاً آماده انجیل در شمال اروپای مرکزی و انگلستان و در نهایت آمریکای شمالی است که یک جنبش بشارت دهنده رو به رشد بوده است؟ این توصیف با متن مطابقت دارد و البته زبان آن منبعی کاملاً متفاوت از زبان عبری است.

و من در تاسیتوس یادداشتی دارم که او در مورد این موضوع در مورد آلمان و قبایلش چیزی می‌گوید، اما حالا که سعی کردم آن را پیدا کنم، نتوانستم آن را پیدا کنم. آیا این کاملاً توسط هیچ چیز در این متن پشتیبانی نمی‌شود؟ فکر می‌کنم پاسخ مثبت است. پاسخ این است که چه؟ پاسخ مثبت است، پشتیبانی نمی‌شود.

فکر می‌کنم تقریباً همه موافقند که احتمالاً به بابلی‌ها اشاره دارد. آشوری‌ها، حداقل پادشاهان، ریش می‌گذاشتند، اما پادشاهان بابلی معمولاً ریش خود را اصلاح می‌کردند. و همچنین، کسانی هستند که استدلال می‌کنند این ارتباطی بین اتیوپی و مصر است زیرا مصری‌ها ریش خود را اصلاح می‌کردند.

خیلی عجیبه، فرعون‌ها ریش مصنوعی می‌داشتند. این یکی رو بفهم. تاپی، می‌فهمم.

ریش مصنوعی، نه، نمی‌توانم. بنابراین، بحثی وجود دارد مبنی بر اینکه ما در مورد پیام‌آورانی صحبت می‌کنیم. که در امتداد رود نیل، بین سرزمین مادری سلسله اتیوپی و جایی که اکنون در شمال هستند، وزوز می‌کردند. بنابراین معمولاً، من از آن دو نفر چیزی نمی‌دانم که به آینده‌ای دورتر اشاره داشته باشد.

بله؟ آیا این پیامی برای ما انجیلی‌ها که در این زمان درگیر جنگ فرهنگی هستیم، ندارد که درگیر این بازی با حاصل جمع صفر نیستیم؟ من متوجه شده‌ام که بسیاری از ما انجیلی‌ها از اینکه قرار است ببازیم، می‌ترسیم. بله، بله. آیا این به ما نمی‌گوید؟ من واقعاً معتقدم که همینطور است.

من واقعاً معتقدم که همینطور است. اولاً، فکر می‌کنم باید تا حد امکان از تلاش برای استفاده از نظام سیاسی برای اهداف خودمان دوری کنیم. و ثانیاً، باید از این نوع، خدای من، باید کاری انجام دهیم، اجتناب کنیم.

تمام خانه قرار است روی سرمان خراب شود. خدا قبلاً اینجا بوده است. و بله، من واقعاً معتقدم که این من از خانه‌ام آرام نگاه خواهم کرد و اینکه ما باید بیشتر روی او و یقین به پیروزی او در راهش از طریق ما، با ما، متمرکز شویم.

اما به جای اینکه به خدا بگوییم چگونه باید کلیسایش را نجات دهد، باید به خدا گوش دهیم که چگونه قصد دارد این کار را انجام دهد. به نظر من، یکی از پیامدهای این کار، به منظور اینکه احساس بهتری داشته باشیم، این است که ما دیگران را اهریمن جلوه می‌دهیم. بله، بله، بله.

ما تاکتیک‌های خاص آنها را اتخاذ می‌کنیم. و عشق بخشی از آن نیست. ما دیگر نمی‌توانیم عشق را ابراز کنیم.

نه، نه، نه. و آنها این را می‌دانند. و آنها این را می‌دانند، بله، بله، بله.

من کاملاً با شما موافقم. من، همانطور که گفتم، از نظر سیاسی بسیار محافظه‌کار هستم. با این حال احساس بسیار بدی نسبت به انواع ایمیل‌هایی که در طول انتخابات منتشر شدند و صرفاً به خاطر جانبداری از طرف مقابل منتشر شده بودند، داشتم.

و بله. وقتی در خانه درس می‌خواندم، این فکر به ذهنم رسید که ایالات متحده از استاندارد طلا خارج شد. همینطور که به این فکر می‌کردم، وقتی از استاندارد خدا فاصله می‌گیریم، همه چیز از هم می‌پاشد.

بسیاری از این چیزها رخنه کرده‌اند. وقتی ایالات متحده از استاندارد طلا خارج شد، و اگر ما از استاندارد خدا خارج شویم، بسیاری از همین اتفاقات مخرب می‌تواند برای ما رخ دهد. بله.

باز هم، این یک چیز شخصی و مشاهده‌ای است، اما به نظر می‌رسد سیاسی کردن برخی از مسائلی که دیده‌ایم بسیار اشتباه است. منظورم این است که ما داریم خدا را زیر سوال می‌بریم. و من می‌فهمم که شما از کجا می‌گویید، و خیلی فکر می‌کنم که این همان چیزی است که اتفاق می‌افتد.

بله. ما این چیزها را سیاسی کرده‌ایم، در حالی که به عنوان مسیحی، نباید در زندگی‌مان هیچ شکی در مورد آن داشته باشیم. بله.

وقتی مسائل را سیاسی می‌کنیم، از دیدگاه خدا نسبت به کل موضوع غافل می‌شویم. باز هم، اینها سوالات ساده‌ای نیستند. پاسخ‌های آسانی هم ندارند، و من نمی‌خواهم به شما القا کنم که اینطور است.

اما من معتقدم که بخش زیادی از آنچه او اینجا در مورد جایی که باید تمرکز کنیم می‌گوید، برای خودمان است. بگذارید دعا کنم.

پدر، سپاسگزارم. سپاسگزارم برای کلامت. سپاسگزارم برای حقیقت. سپاسگزارم برای قدرت متقاعدکننده‌اش، هنگامی که در نگرش‌ها و رفتارهایمان با ما سخن می‌گوید. سپاسگزارم، سپاسگزارم که در قلب جهان هستی، آرامش و سکوت وجود دارد. سپاسگزارم، پروردگارا. بگذار آرامش و سکوت تو در این روزهای پر آشوب، عمیقاً در روح ما جاری شود، روزهایی که شاهد غرش و غرش بسیاری از چیزهای اطرافمان هستیم و تمایل داریم به این سو و آن سو بدویم یا سعی کنیم آن مشکل را از این طریق حل کنیم.

«ما را از انفعال صرف، دست روی دست گذاشتن و گفتن «خب، خدایا، تو هر کاری می‌خواهی انجام می‌دهی رهایی بخش. ما را از این حالت رهایی بخش. اما در عین حال، ای پروردگار، بگذار سکوت تو ما را پر کند و در حالی که با دنیای اطراف خود روبرو می‌شویم، از ما بیرون بیاید»

به نام تو دعا می‌کنیم، آمین

این دکتر جان اسوالت در حال تدریس در مورد کتاب اشعیا است. این جلسه شماره نه، اشعیا فصل‌های ۱۷ و ۱۸ است